چون نشود روزه مایهٔ آزار   روزه خوری ز روزه داری به

چونکه اوله اوروج ایذایه مایه   ناقله اوروج یمک اوروج طوتمقدن یکدر

چون گرسنه باشی هر آشی یا نانی که بینی از طبیعت تو شهوت

چونکه آج اوله سن هر آشی یا اتمک که گوره سن سنک طبیعتکدن اشتها دوشر

آن خیزد و با آشنایان که نشینی طامعهٔ تو در ایشان آویزد **قطعه**

قالقار دخی آشنالر که اوتوره سن سنک طمع ایدیجی نفسک انلره آصلور

هر چه یابی بخانه از تر و خشک   به که زان نامد شبع بخوری

هر نه بولسه اوکده یا شده ووروده   یکدر اینده که طویجه ییه سن

تا طعام کسان هوس نکنی   وز عطای خسان طمع نبری

تا کمسنه که طعامنه هوس ایتمیه سن   دخی الچاقلره عطاسنده طمعی کسه سن

حکمت چون میزبانان که بر کنار خوان نشیند و خود را دو میان

بیند طعمه از جگر خود خوری به که از نان او و شربت از خون خود

اشامی به که از خون او **قطعه**

هر که گوید خون و نان می بکش   پای خویش از خون و دست از نان

تره کن بوستان خود خوردی   خوش تر است از برنج بریان او

حکمت پنج چیز که بهر کس دارند زمام زندگانی خوش

در دست وی نهادند اول صحت بدن دوم ایمنی سیم سعت

رزق چهارم رفیق شفیق پنجم فراغت هر کرا ازین محروم کردند

در زندگی

در زندگانی خوش بروی وی بر او دند **قطعه**

به پنج می رسد اسباب زندگانی خوش

بش نسنه یه ایرشور   دیرلک اسبابی

باتفاق حکیمان شهره در آفاق

مشهور حکیملرک اتفاقیله اطرافده

فراغ و ایمنی و صحت و کفاف معاش

رفیق خوب سیر همدم نکو اخلاق

حکمت هر نعمت که بهر زوال پذیرد از خردمند حساب

نعمت نکند عمر اگرچه دراز بود چون مرگ روی نمود از آن درازی

چه سود نوح هم هزار سال در جهان بسر برده است امروز

پنج هزار سال است که مرده است قدر نعمتی را بود که جاودانه

باشد و از آفت زوال بر کران **قطعه**

نبود مرد دانا نعمت نیست   گر تو جانت بود جاوید مسرور

نه سیم و زر که چون گورت شود جا   بماند همچو سنگت بر سر گور

حکمت بوزرجمهر را پرسیدند که کدام پادشاه پاکیزه تر

بوزرجمهره صوردیلر که قانغی پادشاه پاکیزه رکدر